

«فرزند شالیزار» یاسرگدشت «ببر مازندران»

ورزش و ادبیات گاهی می توانند به هم برسند، آن هم از طریق زندگی نامه های ورزشی. تاکنون انتشار برخی کتاب ها درباره ورزشکاران ایرانی این پیوند را در کشور ما محقق ساخته است، اگرچه تعداد آن زیاد نباشد. آزان میان کتابی مربوط به حدود شش دهه پیش وجود دارد که زندگی نامه یکی از شخصیت های معروف در تاریخ ورزش کشتی ما به نام امامعلی حبیبی (متولد ۱۳۱۰) معروف به «ببر مازندران» است. «فرزند شالیزار» سرگذشت امامعلی حبیبی» را سازمان انتشارات المپیک در سال ۱۳۴۴ به چاپ رساند و در آن به اتفاقات گوناگون زندگی این قهرمان کشتی آزاد جهان می پردازد. بر جلد و صفحات آغازین «فرزند شالیزار» خبری از نام نویسنده نیست، اما طبق آنچه درسطرهای پایانی آن ذکر شده، این سرگذشت مطالبی است که خود حبیبی [برای نویسنده یابانویسندگان] شرح داده است. کتاب حدود ۱۵۰صفحه دارد و با روایت سوم شخص ماجرای تولد این قهرمان ایرانی ورشد او را نقل می کند، اما از جایی رشته روایت را به دست خود اومی سپارد تا من راوی باقی خاطراتش را شرح دهد. دربخشی ازکتاب آمده است: «تختی دستی به شانه من زد وگفت:

– رفیق خسته نباشی.

پس از تشکرگفتم می خواهم به درگاه خداوند رازونیا بکنم.

– خوب است.

پس باهم دو رکعت نماز بخوانیم.

مشغول شدم.

بلافاصله من و تختی وضو گرفته و در اتاقی سربسته به عبادت پرداختیم و هنوز ۱۰دقیقه از مدت مسابقه من واوغان سپری نشده بود که بلندگو اعلام کرد:

– از آقایان بالا و بالا ۱۰قهرمان ارزنده شوروی وامامعلی حبیبی، قهرمان وزن پنجم تیم ملی ایران خواهش می گردد به روی تشک بیایند.

من از جا پریده و به سمت تشک کشتی دویدم و لحظه ای بعد آماده انجام مسابقه

بزرگ خود بدم.

داور وسط اهل ترکیه بود و آدم متصفی به نظر می آمد. وی سوت به دست ما را تگریست و لحظه ای بعد دادمین در دست شروع مسابقات را اعلام کرد. من این بار خیلی جدی بودم چون می دانستم حریفم بسیار سرسخت است واز مبارزه جویان بنام بوده و در راه پیروزی تلاش فراوانی می نماید.»

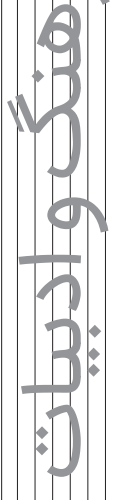


کتاب مترجم مشهدی به چاپ دهم رسید

چاپ دهم کتاب «نیایش چرنوبیل» با ترجمه الهام کامرانی، مترجم مشهدی ادبیات روس، به بازار آمد. «نیایش چرنوبیل، رویدادنامه آینده، دربردارنده روایت هایی از زبان قربانیان فاجعه هسته ای نیروگاه چرنوبیل است که به قلم سولتانا الکساندرونا آلکسیویچ ثبت شده است. آلکسیویچ نویسنده و روزنامه نگار بلاروسی وبرنده جایزه نوبل ادبیات سال ۲۰۱۵ برای نگارش این کتاب طی ۱۰سال با ۵۰۰سأه شاهد واقعه مانند مأموران آتش نشانی وپژشکان و سیاست مداران و مردم معمولی مصاحبه کرد. حاصل کار او تصویری کلی می سازد از پیام های این فاجعه. حادثه چرنوبیل ۲۶آوریل ۱۹۸۶درراکتور هسته ای شماره ۴ نیروگاه چرنوبیل واقع در شمال جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین رخ داد و جزوبدترین رویداد های ناگوار هسته ای تاریخ از نظر هزینه و تلفات محسوب می شود. برشی ازکتاب را بخوانید: «شمارد جریان نیستید؟ هنوز وقت نکردن بهتان هشدار بدهند؟ پس واضح است برای چه اینجا بیاید؛ در اتاق من. و من موجود نفرت انگیزی هستم. برادر روزنامه نگار شما این گونه تکریم می کرد. همه فریاد می کشیدند: روی این زمین نمی شود زندگی کرد. اما من جواب می دادم می شود. باید زندگی کردن روی این زمین را موخت. مردانگی داشت. بیاییم مناطق آلوده را ببندیم، یک سوم کشور را سیم خاردار بکشیم، ولش کنیم و برویم. ما هنوز هم کلی زمین داریم. خیر! از یک طرف تمدن ما آنتی بیولوژیک است. انسان ترسناک ترین دشمن طبیعت است. از طرف دیگر او خالق است. دنیا را تغییر می دهد، مثلاً برج ایفل یا فضاپیما... پیشرفت قربانی می خواهد. هر چه جلوتر بروی، قربانی ها بیشتر خواهند بود. نه کمتر از جنگ. این قضیه الان درک پذیر شده است. هوای آلوده، خاک سمی، خفره های آوزونی... اقلیم زمین تغییر می کند و ما به وحشت خواهیم افتاد. در مورد چرنوبیل... چه کسی گناهکار است. راکتور یا انسان؟ بی بروبرگرد انسان، او ازش بد کار کشید، اشتباه های بزرگی مرتکب شد. در نتیجه حاصل جمع اشتباه درآمد. در بخش فنی تعمق نکردیم... این دیگرواقعیت است... صد کمسیون و کارشناس روی آن کار می کردند. اما بزرگ ترین فاجعه تکنولوژیکی تاریخ بشر اتفاق افتاد. شاید به طریقی بتوانیم تلفات مالی این فاجعه را جبران کنیم، اما با تلفات غیر مالی چه کنیم؟ چرنوبیل به تخیل ما ضربه زد. به آینده مان. ما از آینده ترسیدیم... پس لازم نبود آن وقت از درخت پایین بیاییم. باید یک چیزی اختراع می کردیم که درخت خود به خود مانند چرخ درشکه برویند... براساس تعداد قربانیان حادثه، نه چرنوبیل بلکه اتومبیل جایگاه اول را در دنیا دارد. برای چه هیچ کس تولید ماشین را ممنوع نمی کند؟ با دو چرخه یا با الاغ رفتن بی خطر تر است... باگاری...

اینجاست که سکوت می کنند... مخالفان من دهانشان را می بندند...

سرزنش می کنند... از من می پرسند «خب نظر تان درباره اینکه کودکان شیر رادیواکتیوی می نوشند چیست؟ توت های رادیواکتیوی می خورند؟» چاپ تازه «نیایش چرنوبیل» را نشر چشمه در ۳۲۹ صفحه انتشار داده است.



جواد رستم زاده از نوشتن کتاب «تو خداداد عزیزی هستی» می گوید

باید از این ستاره فوتبال حرف می کشیدم!



حسینی

کفت و گو

چند سالی است که اصطلاح «ناداستان» در عرصه های نظری و نیز بازار کتاب های «ادبیات روایی» رایج شده است. این تعبیر که البته ترجمه بی دقتی از Nonfiction در ادبیات غرب است، به آثاری مستند به واقعیت بیرونی اشاره می کند؛ کتاب هایی که اگرچه معمولاً از ابزار داستان نویسی مانند عنصر روایت بهره می جوید، ادعای راست گویی و پرهیز از خیال پردازی دارد. در واقع اگر هم عنصر خیال در این نوشته ها به کار رود، بیشتر برای اهدافی چون آراستن متن و فضا سازی و باور پذیری آن است. در هر صورت مدتی است که کتاب های موسوم به ناداستان در بازار کتاب ایران طرف دارانی پیدا کرده و روایت زندگی اشخاص و رخداد های ویژه و... جایی از قفسه ها و ویترین های کتاب را به خود اختصاص داده است. اواخر سال گذشته، جواد رستم زاده، روزنامه نگار و نویسنده مشهور، کتابی در همین حوزه به چاپ رساند. او در «تو خداداد عزیز هستی» سراغ یکی از پیراوزه ترین ورزشکاران کشور رفت که همشهری خودش و دیگر اهالی مشهد است. به گفته رستم زاده، چاپ دوم کتاب تمام شده و او این روزها پیگیر فراهم ساختن چاپ سوم آن است. گفت و گو ی ما با این ورزشی نویس در آستانه همین رخداد شکل گرفته است.

نه! ولی من به این علت که آدمی را را رضی کرده ام بیاید پای کار و کمکم کند گاهی واقعا ملاحظاتی داشتم تا بتوانم کتاب را به سرانجام برسانم.

● از حمیدرضا صدر نام بردید. در آغاز کتاب هم ادای دینی به آن مرحوم کرده بودید و از شاگردی کردن نزد او و تأثیر پذیری از او یاد کردید؛ این تأثیر پذیری در چه حد بوده است؟ او در رمان «تو در قاهره خواهی مرد» یا کتاب هایی که به صورت ناداستان منتشر کرد کاملاً وارد جزئیات می شود. مثلاً در قسمتی از آن رمان درباره نگی ن هایی که بر تاج شخصیت داستان هست اطلاعات خیلی دقیقی می دهد. یعنی مشخص است اسناد را ورق زده، روزنامه ها و مصاحبه ها را بررسی کرده، حتی شاید رفته داخل موزه و نگین های تاج را دانه دانه شمرده است. من هم سعی کردم در کتابم با جزئیات خیلی زیاد درباره بعضی اتفاقات بنویسم که شما هم تصریح کردید دراول کتاب خیلی نمود دارد. مثلاً بخشی که مربوط به زمان بازی کردنش در تیم کلن است و گل معروفی به الیور کان، دروازه بان بایرن مونیخ، می زند. من آمدم و بدتو های رختکن بایرن مونیخ و واکنش تماشاگران در آن لحظه را نگاه و بررسی کردم چه کسانی موقع شادی پس از گل به سمتش می آیند و شماره پیراهنش چند است و افتاب و سایه استاندارد یوم به چه شکلی است. یعنی تحت تأثیر آقای صدر سعی کردم خیلی به جزئیات اهمیت بدهم. اینکه کتاب را به صورت دوم شخص روایت کردم هم واقعا تحت تأثیر دوم شخص های دکتر صدر بود. که البته برای شخصیت های سیاسی مثل حسنعلی منصور و شاه استفاده کرده بود.

● اما شما وارد نویسندگی کتاب شدید که مانتر از نوشته مطبوعاتی است و نوشتنش خاطرات شفاهی خداداد و اطرافیان و رفیقانش و حتی مخالفانش بهره فراوانی ببرد.

من باید از او و دیگران حرف می کشیدم. با مخالفش هم صحبت کردم. مخالفی که مثلاً می گفت او در فلان دعوا در تیم ملی مقصر بوده، اما برای آوردن گفته های مخالفان، اولاً باید سند محکم آن را پیدا می کردم و دوم اینکه با توجه به خصوصیات اخلاقی خداداد – مثل بی حوصلگی اش – باید او را رسانه و مجری برنامه هایی مثل «یازده» شد. چیزی که دید این آدم به رسانه را عوض کرد و او فهمید کتاب و رسانه و تلویزیون و کارگردانی و فرهنگ و سینما چقدر می تواند جذاب و مهم باشد. قبل از آن، آدمی بود که در یک سو ایستاده بود و رسانه ها در سوی دیگر از او پرسش می کردند. یک روز که دوباره با او پیش نهادم را مطرح کردم گفت حالا بگذرا فکر کنیم. در این فاصله من کارم را شروع کردم. حدود دویست صفحه دست نویس را که آماده کردم به او زنگ زدم. گفتم ما دیگر رفته ایم جلو و راه برگشتی برای شما وجود ندارد!

من یکی از خبرنگارانی هستم که از بدو ستاره شدن این آدم بهرامش بوده ام. یعنی هفده جیده سال با او رفاقت و صمیمیت نزدیک داشته ام. طی این سال ها تقریباً دویست مصاحبه رسمی ژورنالیستی و رادیویی با خداداد دارم؛ یعنی در ابتدای کار کتابم داده های ریزو دقیقی درباره زندگی او داشتم. همچنین ارتباطات خیلی خوبی با آدم های نزدیک خداداد؛ چون تقریباً بچه محل بودیم – ما در محله راه آهن زندگی می کردیم و او در محله رضائیة، در فاصله خانه هایمان دو زمین فوتبال خاکی بود؛ یکی زمین گمرک و دیگری زمین وحید (ساعت سازها). از آنجا که خودم هم فوتبال بازی می کردم با آدم های این زمین های خاکی رفیق بودم و می توانستم داده های زندگی این آدم را جسته و گریخته از آن ها جمع کنم.

زمانی هم که وارد روزنامه نگاری ورزشی شدم توانستم با مربیان و هم بازیان او ارتباط بگیرم. نکته شما کاملاً نکته دقیق و درستی است. من در نوشتن قسمت اول زندگی اش وارد لایه هایی شدم که هیچ خبرنگاری نه در تهران و نه در مشهد وارد آن نشده بود. من درباره پدرش و محیط زندگی او تحقیق کاملی کردم و حتی رفتم و روستای پدری اش را از نزدیک دیدم.

وقتی وارد لایه های زندگی این آدم شدم داده هایی داشتم که دیگران نداشتند و با همین داده ها توانستم نرم نویسی کنم. برای نوشتن هراتفاقی که از زبان دیگران

نویسنده روایت، جواد رستم زاده، در این نخستین کتاب خود کوشیده است زندگی او را از روستای زادگاهش در پشت کارخانه قند فریمان و سپس محله رضاییه مشهد نقل کند و با درخشش ها و فراز و نشیب های فوتبالی و رفاقت ها و اختلافات و حاشیه های زندگی اش همراه شود و همچنین از ارتباطش با مشهد و ایران و روابط عاطفی او با مادر و پدرش بگوید. خواننده در آغاز این سرگذشت با پدر کشاورز و زحمتکش قهرمان ماجرا روبه رو می شود که در گندمزار پیرامون روستا منتظر شنیدن خبر تولد اوست و در ادامه از محرومیت ها و سختی های

هم به هرکسی آن رامی دادم اولین جمله ام این بود که نقد های خودتان و خطاهای مرا به من بگویند. واقعا هیچ ادعایی هم ندارم که یک کتاب صد درصد حرفه ای توانسته ام بنویسم، چون شاید خیلی از تکنیک های رمان نویسی را بلد نبوده یا اینجا استفاده نکرده ام. تنها چیزی که درباره این کتاب می توانم ادعا کنم این است که من اولین کسی بودم که در ایران توانستم یک ستاره فوتبال را مجاب کنم از زندگی شخصی اش صحبت کند.

● البته درباره رشته هایی جز فوتبال کتاب نوشته شده، مانند کتابی [با نام «فرزند شالیزار»] درباره امامعلی حبیبی، قهرمان کشتی و معروف به «ببر مازندران» که پیش از انقلاب چاپ شد.

بله. حتی درباره فوتبالیست هایی مانند فرشاد پیوس و ناصر حجازی مستند ساخته شده، ولی مستند با کتاب تفاوت هایی دارد. به نظرم نگارش کتاب از ساخت مستند سخت تر است، چون در اینجا خود هستی و دنیایی بزرگ که فقط با کلمه باید به تصویر بکشی. من این کتاب را قبل از چاپ برای سه چهارم ورزشی نویس حوزه کتاب مثل بهرام عظیمی و پژمان راهبر فرستادم و از آن ها نظر خواستم. آن ها مثلاً گفتند در کتاب خیلی می توانی به خداداد نقد کنی، اما نقد در آن کم است. می گفتم من این آدم را بدون دریافت پول و صرفاً از سر فراقت آورده ام پای کار و اجازه نوشتن زندگی اش را از او گرفته ام...

● اما شما نیازی به کسب اجازه از سوزه نداشتید و درباره هر کسی می توانید بنویسید مگر اینکه ملاحظات از قبیل حیثیت طرف در میان باشد.

همین طور است، ولی در آن صورت نمی شد از خودش کمک بگیرم و امضایش پای این کتاب باشد.

● بهتر نبود کتاب زندگی خداداد عزیزی را پیش از چاپ، علاوه بر متخصصان حوزه ورزش، به آن ها که در زمینه ادبیات داستانی کار کرده اند

زندگی خداداد عزیزی و خانواده اش و تلاش ها و مطرح شدن او در زمین های خاکی و رشد و پیشرفتش و رسیدن به تیم هایی چون ابومسلم و بهمن و کلن آلمان و تیم ملی ایران آگاه می شود. روایت رستم زاده گاه با تمهیداتی چون استفاده از دیدگاه خطایی (دوم شخص) و جزئی پردازی های روایی و ترسیم لحنطاتی داستانی، رنگ و بوی ادبیات می گیرد. اما این نگارش یکدست نیست و زبان و بیان این میان نگارشی از جنس ادبیات و نثر روزنامه ای در نوسان است. نثر «تو خداداد عزیزی هستی» همچنین تا اندازه ای از مشکلات ویرایشی و در مواردی، از نمونه خوانی بی دقت و غلط های املا یی آسیب دیده است. با این حال سرگذشت یاد شده ضرابانگ خوبی دارد و خوش خوان است. برخی موقعیت های روایت مانند افزایش جذاب است، اگرچه انتظار می رفت تعداد این موقعیت ها بیشتر باشد. به نظر می رسد محافظه کاری یا رودبایستی داشتن با سوزه مانع از ورود نویسنده به ماجرا هایی شده که می توانست گنجایی و حتی اهمیت ادبی کتاب را افزایش دهد. برای نمونه، او به مسائل شخصی سوزه (خداداد عزیزی) چون روابط عاطفی او – به استثنای عشقش به مادر و پدر – نمی پردازد و اساساً خوانده با وجود جایگاهش در زندگی این شخصیت فوتبالی، حضور کم رنگی در کتاب دارد، کاستی ای که رفع کردنش می توانست جنبه های روایی اثر را تقویت و آن را جذاب تر کند. این کتاب را نشر برید در ۲۵۶ صفحه منتشر ساخته است.

- داستان نویس و شرح حال نویس و ... - هم نشان می دادید؟ قطعاً. یکی از خطا هایم این بود که اکتفا کردم به کسانی که هم کتاب ورزشی نوشته بودند و هم ژورنالیست ورزشی بودند. تنها فرد غیر ورزشی که کار را آن زمان خواند، امیر شهلا، ویراستار کتاب، بود.

● کتاب در نقد شخصیت محسوری اش و پرداختن به برخی جزئیات زندگی او محافظه کار است. مانند حاشیه های اختلافش با محمد مایلی کهن و علی دایی یا برخی مسائل عاطفی زندگی اش. این محافظه کاری هم باور پذیری کار را کاهش می دهد و هم جذابیت آن را. یکی از شرایط خداداد برای همکاری در نوشتن کتاب این بوده که به موضوع هایی مانند مسائل خصوصی زندگی اش وارد نشوم. این اتفاق درباره مارا دونو یا آرسن ونگر هم افتاده است که خبرنگاران نزدیک به آن ها درباره شان نوشته اند. آن خبرنگاران هم در این نقادی هایی که خواننده انتظار دارد گیر می کنند، چون مدام در حال هماهنگی مطالب با شخصی زنده هستند که دارند درباره اش می نویسند و آدم ها دوست دارند فقط بخش روشن زندگی شان گفته شود.

● نخستین اثر شما با اینکه پر از اتفاق و نام های خاص و اشاره به مسابقات فوتبال است، ضرابانگ خوبی دارد و خواننده را خسته نمی کند. چگونه به این ضرابانگ دست پیدا کردید؟ من سعی کردم هر اتفاقی که در کتاب می آورم به اتفاق بعدی اش بی ربط نباشد و از این طریق خواننده را درگیر کنم. با مثلاً اگر درباره زمانی می نویسم که خداداد در تیم کلن بازی می کند مختصاتی از شهر کلن به خواننده ارائه دهم. یا اگر خداداد با اکبر میثاقیان در ارتباط است مختصاتی درباره این مربی و گذشته اش به دست دهم. بعد سعی کردم این ها را مثل دانه هایی که در نخ تسبیح از آن می گذرد، به هم وصل کنم؛ یعنی خواننده را طوری دنبال خودم بکشم که هم درباره مسائل اجتماعی بکشم که هم درباره مسائل اخلاقی – اقتصادی – سیاسی آن زمان فکر کند هم درباره خداداد عزیزی و هم او را در آن موقعیت بگذارد. مثلاً جایی درباره یازده سیتامیر صحبت می کنم و می گویم تو در حالی داری از آمریکار خارج می شوی که دو ماه بعدش یازده سیتامیر اتفاق می افتد.

زمانی که خداداد آن گل را به استرالیایمی زند جامعه ایران در حال پوست اندازی است و یک کشایش فرهنگی- اجتماعی- سیاسی در آن اتفاق می افتد، من در همین رابطه به آن بخش از کتاب که می رسم از فیلم های آن زمان سینمای ایران مانند «درخت گلای» «مهرجویی و فیلم های کیارستمی اسم می برم. تلاشم این بود که در عین حال که دارم ورزشی می نویسم خیلی هم ورزشی نویسم. به نظر خودم آن فضا سازی ها، تاریخ نگاری ها، بحث های سیاسی که همراه روایت کرده ام باعث می شود خواننده غیروفتبالی هم کتاب را دنبال کند. خیلی از خانم ها آن را تا آخرش خوانده اند. در صورتی که شاید یک بار هم فوتبال تماشا نکرده باشند. آن ها به من می گفتند چون این کتاب ورزشی صرف نیست و در آن درباره چیزهایی مثل تاریخ مشهد و ایران و انتخابات آمریکای نوشته شده است، ما راغب می شدیم با خداداد همراه شویم و به دل حوادث برویم. به هر حال تجربه نوشتن کتاب را بیش از این نداشته ام؛ نوشتن کتاب کار خیلی سختی است. زندگی نامه نوشتن درباره یک آدم زنده بسیار سخت تر است، اینکه بتوانی مخاطب غیور ورزشی را هم با کتاب خودت همراه کنی، خیلی سخت تر است! امیدوارم بقیه روزنامه نگاران هم وارد این عرصه شوند.